

طرح‌های تمدنی و دولت ملی در عصر جهانی شدن

محمد توحیدفام*

چکیده:

موضوع جهانی شدن مباحث جدیدی را در حوزه تمدنی و دولت ملی ایجاد کرده است. به‌ویژه آنکه ارائه طرح استراتژیک برخورد تمدن‌ها از جانب هانتینگتون و طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها از جانب سیدمحمد خاتمی و پذیرفته شدن پیشنهاد گفت‌وگوی تمدن‌ها در سال ۲۰۰۱ از جانب مجمع عمومی سازمان ملل و به دنبال آن، جهانی شدن مباحث تمدنی، این تصور را ایجاد می‌کند که گویا عنصر تمدن جایگزین عنصر دولت ملی در آینده خواهد شد و دولت‌ها به‌عنوان مرکز تصمیم‌گیری بین‌المللی جای خود را به تمدن‌ها خواهند داد. این مقاله ضمن ارائه تحلیلی پیرامون مباحث برخورد یا گفت‌وگوی تمدن‌ها، سعی دارد تا این مسأله را در قالب تحول دولت در سه بُعد مفهوم، ساختار و نظریه دولت در عصر جهانی شدن به چالش بکشد.

کلید واژه‌ها: برخورد تمدن‌ها، جهانی شدن، دولت حداقل، دولت حداکثر، دولت

ملی، گفت‌وگوی تمدن‌ها

مقدمه

سال ۲۰۰۱ میلادی به نام سال گفت‌وگوی تمدن‌ها نامیده شد، در حالی که مباحث مربوط به جهانی شدن و افول دولت، جان تازه‌ای به مباحث علم سیاست بخشیده و توجه عالمان سیاسی را به محوری‌ترین موضوع این علم جلب نموده است. حال در پاسخ به این پرسش که چرا امروز بحث از گفت‌وگو یا برخورد تمدن‌ها است، ممکن است شیوه‌های متفاوتی برای پاسخگویی وجود داشته باشد. ولی ما در پاسخ این چرایی، از دریچه تحول مفهوم دولت، وارد این مسأله می‌شویم و سعی خواهیم کرد تا تحلیلی روشن‌گر از آن ارائه دهیم. بنابراین درصدد برآمدیم تا جایگاه گفت‌وگوی تمدن‌ها را در پارادایم تحول مفهوم دولت - به‌عنوان تلاش هدفمند انسانی برای تنظیم امر سیاسی مورد بازاندیشی قرار دهیم. براین اساس دو فرضیه اساسی، مقاله حاضر عبارت است از:

- ۱- تمدن‌ها (و به تبع آن دستورالعمل‌های استراتژیک گفت‌وگو یا برخورد تمدن‌ها) نه جایگزینی مناسب برای دولت - ملت‌ها بلکه صرفاً نوعی نقش تعیین‌کنندگی حرکت‌ها و جهت‌گیری‌های دولت - ملت‌ها را برعهده خواهند داشت.
- ۲- دولت - ملت محصول تغییر قالب فکری پیرامون مفهوم دولت از مفهوم ارگانیک به مفهوم مکانیکی است.

براین اساس ابتدا سعی می‌کنیم تا ضمن تحلیل مسأله محوری گفت‌وگو و برخورد تمدن‌ها، جایگاه این بحث را در قالب فکری تحول مفهوم دولت مشخص سازیم. سپس به‌طور ژرف‌تر اشاره‌ای خواهیم داشت به اینکه: دولت ملی محصول تغییر قالب فکری پیرامون دولت از مفهوم ارگانیک به‌عنوان هدفی برای تنظیم امر سیاسی به مفهوم مکانیکی به‌عنوان ابزاری برای تنظیم امر سیاسی است و این تغییر مکانیکی نیز در پایان قرن بیستم سبب پدید آمدن ساختار دولت کوچک و نظریه دولت حداقل شده است.

۱- چالش‌های طرح‌های تمدنی

پایان جنگ سرد و آغاز دهه ۱۹۹۰ آغازگر مرحله‌ای از تاریخ بشر است که با تفاسیر متعددی توأم بوده است. برخی آن را عصر پایان تاریخ، بعضی عصر پایان ایدئولوژی، عده‌ای عصر

فرهنگ و پاره‌ای نیز آن را عصر تمدن‌ها نامیده‌اند. آنچه که در سال‌های پایانی قرن بیستم با فروکش کردن شعله‌های جنگ سرد، بیش از همه بدان امید بسته بودند؛ فرارسیدن عصری به دور از جنگ و خصومت‌های ایدئولوژیک به‌شمار می‌رفت که تأکید سازمان تربیتی - علمی - فرهنگی ملل متحد (یونسکو) بر نام‌گذاری دهه پایانی این قرن به دهه فرهنگ، نویدبخش آن بود. آنچه که در آغاز، ذهن نویسنده را مشغول داشت، حاکی از این خوش‌بینی بود که پایان عصر تضادهای ایدئولوژیک و سخن از دهکده جهانی و جهانی شدن از یک طرف و ارج و اهمیت نهادن مجامع جهانی به مسائل فرهنگی، از سوی دیگر، آغازگر عصر نوینی است که فرهنگ، ارزش استعلایی واقعی خود را یافته و در نتیجه بشریت به تمامی منازعات خود پایان داده و سعی خواهد نمود تا در راه کمال انسانی خود گام نهد. اما هنوز سپیده دم فرهنگ برنیامده بود که جهان به یک باره شاهد برخوردهای قومی، دینی و نژادی شد و هنوز برخوردهای صرب‌ها با بوسنیایی‌ها، روس‌ها با چچنی‌ها، اعراب و اسرائیل و ... از خاطرمان نرفته است. این همه سبب اهمیت و محوریت یافتن مباحث قومی و ملی در واحدهای سیاسی شد و تأسیس مراکز مطالعاتی در ایران، همانند پژوهشکده مطالعات راهبردی، مؤسسه مطالعات ملی، مرکز تحقیقات استراتژیک و سایر مراکز مطالعاتی ویژه قومیت‌ها و مسائل ملی در سال‌های اخیر، نشان دهنده اهمیت این مسأله است. تمامی این اضطرابات با طرح برخورد تمدن‌های "ساموئل پی. هانتینگتون" کامل گردید. چنان‌که می‌گوید:

نقش ایدئولوژی در ایجاد نزاع و درگیری بین دولت‌ها بسیار کم رنگ‌تر و ضعیف‌تر از گذشته خواهد بود. منازعات نظامی در میان ملت‌های غربی کاملاً غیرمحتمل است، اما وقوع آنها در بین کشورهای عقب‌مانده و توسعه نیافته بیشتر خواهد شد. الگوی رقابت و تنش بین کشورهای توسعه یافته، به‌طور عمده اقتصادی است، حال آنکه درگیری عمده آینده در سطح جهان خاستگاه فرهنگی و تمدنی خواهد داشت. (۱)

گویا در عصر فرهنگ نه تنها خبری از آرامش و آسودگی نیست، بلکه حوادث حکایت از آغاز عصر تازه‌ای از درگیری‌های بشری دارند. در نهایت، پژوهنده بر آن شد که باید با واضع طرح برخورد تمدن‌ها، همداستان گردید که

درواقع تفاوت‌های فرهنگی جایگزین تفاوت‌های ایدئولوژیک شده‌اند. چنان‌که می‌گوید:

نقطه اصلی برخورد در این جهان نو، نه رنگ ایدئولوژی دارد و نه بوی

اقتصادی ... برخوردها دارای ماهیت فرهنگی خواهند بود. (۲)

پس از کنکاش‌های متوالی فکری، این احساس به نویسنده دست داد که شاید باور اولیه مبنی بر اینکه عصر فرهنگ می‌بایست توأم با فرهیختگی و جهانی شدن ارزش‌های فرهنگی باشد، پندار صحیحی نبوده است و درحقیقت بانیان این قبیل آراء و نظرات، قصدشان آن بوده که محور اساسی مناسبات بین دو طیف صلح و جنگ، صرفاً مسائل فرهنگی خواهد بود و یا به عبارتی دیگر، عناصر فرهنگی نظیر دین، زبان، نژاد، قومیت و جنسیت جایگزین عناصر ایدئولوژیک قرن بیستمی شده و درنتیجه شعله‌های مباحث مربوط به هویت ملی، هویت فرهنگی، وحدت ملی، وفاق ملی و امنیت ملی در سطح جهان و به‌ویژه ایران زیانه کشیده و مراکز مطالعاتی را به تأمل واداشته است. اینجاست که هانتینگتون می‌گوید:

اما در جهان امروز، هویت فرهنگی عامل اصلی تعیین‌کننده پیوندهای دوستانه یا روابط خصمانه یک کشور با کشورهای دیگر است ... هویت فرهنگی جایگاه کشور در سیاست جهانی، دوستان و دشمنان آن کشور را معلوم می‌کند. (۳)

و یا در جای دیگر می‌گوید:

پایان جنگ سرد به این درگیری‌ها پایان نبخشیده، بلکه به هویت‌های تازه‌ای مجال بروز داده که ریشه در فرهنگ دارند و الگوهای تازه‌ای از درگیری را میان ملت‌هایی با فرهنگ‌های مختلف و در سطح گسترده‌تر با تمدن‌های گوناگون ایجاد کرده است. (۴)

به این ترتیب، عصر فرهنگ و تمدن، عصری است که در آن الگوی رفتاری بین بازیگران سیاسی را مناسبات فرهنگی و تمدنی تعیین خواهد کرد و درنتیجه آتش تمایزات فرهنگی شعله‌ور باقی خواهد ماند، چراکه به قول هانتینگتون ما حتی یک زبان جهانی نداریم تا چه رسد به سایر ممیزه‌های فرهنگی مثل دین. به‌گونه‌ای که حتی مسأله استفاده از زبان انگلیسی را که برخی آن را نماد جهانگرایی و زبان جهانی می‌دانند، این چنین توضیح می‌دهد:

استفاده از زبان انگلیسی برای ارتباطات میان فرهنگی به حفظ و درواقع

تقویت هویت‌های فرهنگی مستقل ملت‌ها کمک کرده است و به دلیل علاقه ملت‌ها به حفظ فرهنگ خود است که از انگلیسی برای ارتباط با فرهنگ‌های دیگر استفاده می‌کنند... لذا پیدایش یک دین جهانی چندان محتمل‌تر از تحقق یک زبان جهانی نیست. (۵)

براین اساس، تقسیم‌بندی‌های هریتی و فرهنگی در جهان آینده به مراتب قوی‌تر از تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژیک خواهند بود.

بدین منظور است که هانتینگتون برخورد تمدن‌ها را به‌عنوان طرحی استراتژیک برای تحلیل رویدادهای پس از جنگ سرد ارائه نموده است که به تبع آن، گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی نیز طرح و دستورالعملی استراتژیک محسوب می‌شود تا یک نظریه محض؛ چراکه وی با مطرح کردن این طرح، این حقیقت را پذیرفته است که عنصر تمدنی در عصر کنونی، بسیاری از حوزه‌های انسانی را به چالش کشیده و براین باور است که باید از تعارض تمدن‌ها جلوگیری نمود، چراکه همواره آثار حاصله از این برخورد، به ضرر تمدن‌های ضعیف است. (۶)

هرچند ما نیز مانند هیسائه ناکانیشی معتقدیم که این دو طرح سرمنشاء واحدی دارند (۷) و شاید در درون طرح هانتینگتون نیز بتوان نوعی دعوت به گفت‌وگو را مشاهده کرد، به گونه‌ای که این مسأله در کتاب اخیر وی با عنوان برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی که در سال ۱۹۹۶ به چاپ رسید مورد توجه قرار گرفته است؛ به‌ویژه آن‌جا که از لستر پیرسون نقل می‌کند که:

تمدن‌های گوناگون باید یاد بگیرند تا در تعاملی صلح‌آمیز در کنار یکدیگر زندگی کنند، از تجربه‌های یکدیگر پند بگیرند، تاریخ و اندیشه‌ها و هنر و فرهنگ یکدیگر را بیاموزند و به عنای زندگی خود بیافزایند. اگر جز این باشد، در دنیای شلوغ و کوچک، شاهد چیزی جز سوءتفاهم، تنش، برخورد و فاصله نخواهیم بود. (۸)

و در آخرین سطر کتاب خود می‌نویسد:

در دورانی که در حال شکل‌گیری است، برخورد تمدن‌ها بزرگ‌ترین خطری است که صلح جهانی را تهدید می‌کند و نظم جهانی مبتنی بر تمدن‌ها، مطمئن‌ترین راه مقابله با جنگ جهانی است. (۹)

به‌طور خلاصه، او احساس کرده است که ما امروز نیازمند تقسیم‌الگوهای رفتاری بازیگران سیاسی هستیم و تنها با شناخت دقیق عناصر تمدنی می‌توان حرکت‌های سیاسی بازیگران عرصه جهانی را سنجید.

در این بین، برخی گمان برده‌اند که با توجه به اهمیت یافتن این مسائل، تمدن‌ها می‌توانند جایگزین مناسبی برای عنصر دولت ملی باشند. چراکه بسیاری از ناظران سیاسی با توجه به تحولات پایانی قرن بیستم، خود را شاهد پایان گرفتن و غروب دولت - ملت یافته‌اند، مفهومی که از پیمان و ستفالی در سال ۱۶۴۸ تاکنون به‌عنوان یک هنجار پذیرفته شده است. این توهم در کتاب نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون و منتقدانش نیز به نوعی مشاهده می‌شود، آن‌جا که از قول هانتینگتون آمده:

تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدکسی، آمریکای لاتینی و در حاشیه نیز تمدن آفریقایی و خطوط گسل میان تمدن‌های مزبور منشاء درگیری‌های آتی و جایگزین واحد کمیتی دولت - ملت می‌گردند. (۱۰)

اما هانتینگتون تصریح می‌کند که دولت - ملت‌ها نیرومندترین بازیگران در عرصه جهانی باقی خواهند ماند، ولی درگیری‌های اصلی در صحنه سیاست جهانی، میان ملت‌ها و گروه‌هایی با تمدن‌های مختلف روی خواهد داد. (۱۱) حتی باور واضح طرح‌گفت‌وگویی تمدن‌ها نیز بر حذف دولت ملی نیست.

پیشنهاد‌گفت‌وگویی تمدن‌ها گرچه مستلزم شناخت جغرافیای فرهنگی و حوزه‌های مختلف تمدنی است، اما نمی‌توان نقش و تأثیر بی‌همتای دولت‌ها را نادیده گرفت ... بدون تمهد جدی دولت‌ها و بدون ملزم شدن آنان به لوازم رأی مثبت خود به قطعنامه‌گفت‌وگویی تمدن‌ها، نمی‌توان چشم‌امید به نتایج سیاسی این پیشنهاد داشت. دولت‌های عضو سازمان ملل متحد باید برای رفع موانع گفت‌وگویی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها کوشش کنند. (۱۲)

البته باور به کم‌رنگ شدن نقش دولت، مدعیان بسیاری دارد. به‌گونه‌ای که رابرت نوزیک در "آنارشسی، دولت و یوتوپیا"، هایک در "قانون و آزادی"، فریدمن در "آزادی انتخاب"، هلد در

“دمکراسی و نظم جهانی”، سرنی در “تغییر ساختار علم سیاست”، روزکرانس در “ظهور نظریه دولت مجازی”، شوماخر در “کوچک زیباست”، روزنا در “آشفته‌گی جدید سیاست جهان”، برژینسکی در “سکولاریسم عنان گسیخته”، کاکس در “دوره چندسوگرایی”، فوکویاما در “پایان تاریخ” و “آخرین انسان”، هانتینگتون در “موج سوم دمکراسی”، گورباچف در “پروسترویکا”، برانت در “جهان مسلح و جهان گرسنه” و در “گزارش شمال و جنوب”، اعضای باشگاه رم در “جهان در آستانه قرن بیست و یکم”، ارول در “۱۹۸۴” و در “قلعه حیوانات”، هاکسلی در “دنیای شگفت‌انگیز نو”، و “بازدید از دنیای شگفت‌انگیز نو” و در کتاب “وضع بشر”، میلان کوندرا در “کلاه کلمنتیس”، نیچه در “چنین گفت زرتشت”، جان نیزبیت و پاتریشا آبردین در “دنیای ۲۰۰۰”، تافلر در “موج سوم” و بسیاری دیگر از اندیشه‌گران در افق آینده جهان، ابرهای تیره و تاری دیده‌اند که لازمه جلوگیری از آن، حرکت به سوی محدود کردن حوزه اختیارات دولت ملی است. با توجه به مباحث فوق، روشن شدن جایگاه طرح‌های برخورد و گفت‌وگوی تمدن‌ها در عصر جهانی شدن این امکان را فراهم می‌سازد تا در بخش دوم مقاله چالش‌های اساسی دولت ملی که نتیجه عصر جهانی شدن است را مورد بررسی قرار دهیم.

۲- چالش‌های دولت ملی

مباحث مربوط به تضعیف دولت نه به معنای افول قطعی دولت و نه به معنی جایگزینی عنصر تمدنی به جای دولت ملی است، بلکه اساساً جهانی شدن، دولت ملی را در سه سطح مفهوم، ساختار و نظریه دولت به چالش کشیده است؛ به گونه‌ای که برخی گمان به حذف دولت از عرصه جهانی برده‌اند. توجه به عمق تحولات اخیر، از بسیاری جهات در تحلیل مسائل، مشکل‌گشاست. در مورد طرح‌های برخورد و گفت‌وگوی تمدن‌ها نیز توجه به این مسأله از اهمیت بالایی برخوردار است. چراکه بسیاری از صاحب‌نظران با مشاهده تغییرات رخ داده در آستانه قرن بیست و یکم، گمان کرده‌اند که معنا و مفهوم کشور که از زمان انعقاد پیمان وستفالی در سال ۱۶۴۸ هنجاری پذیرفته شده در سیاست جهانی بوده، اکنون به پایان رسیده است. چالش با توجه به مسائلی که جدیداً مطرح شده است، لازم است تا نگاهی به عمق تحول به وجود آمده در دولت داشته باشیم و سپس باید دید که آیا تحولات به وجود آمده به شکلی هست که بساط

دولت به عنوان مرکز ثقل تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی زیر سؤال رفته باشد و یا اینکه دولت‌ها هم‌چنان بازیگران اصلی در جهان باقی خواهند ماند و صرفاً مبنای حرکت‌ها و خط مشی‌های، تمدنی خواهند بود. بدین جهت، نگاهی به ابعاد این تحول در سطح مفهوم، ساختار و نظریه دولت خواهیم داشت.

۱-۲- آینده دولت ملی: چالش در سطح مفهوم

آنچه که امروز دولت خوانده می‌شود، در واقع دولت ملی مدرن است که خود بر پایه تحول مفهوم ارگانیک به مکانیکی می‌باشد. تحولات قرون شانزدهم و هفدهم با جنگ‌های سی ساله ۱۶۴۸-۱۶۱۸ و پیمان وستفالی در سال ۱۶۴۸، دگرگونی‌هایی در نظام سیاسی قرون وسطایی پدید آورد که نتیجه کلی این پیمان، تضعیف پایه‌های قدرت کلیسا، پیدایش دولت‌های مستقل و تبدیل شدن منشاء حاکمیت از الهی به ملی و نیز تثبیت مرزهای جغرافیایی و حاکمیت در داخل مرزهای کشورهای مستقل بوده است. در نهایت، با تبدیل "دولت" به بالاترین نهاد سیاسی - حقوقی که صلاحیت اعمال انحصاری حاکمیت را دارد (و مدیون کارهای ژان بَدَن می‌باشد)، این اصطلاح هم‌زمان با انتشار کتاب شش رساله جمهوری، وارد فرهنگ سیاسی شده است.

با این همه، پیدایش مفهوم دولت به صورت کنونی و تفکیک نسبی حاکمیت و دولت از یکدیگر را باید در دگرگونی‌های پیش آمده در قرون هجدهم و نوزدهم جست‌وجو نمود که آن نیز به نوبه خود تحت تأثیر تحولات نظام سرمایه‌داری صنعتی قرار داشت. انقلابات صنعتی و تحولات اجتماعی - اقتصادی در این دوره، سبب ظهور طبقات جدید شد و مسائلی از قبیل مالکیت، امنیت شغلی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و لزوم مشارکت مردم در اداره جامعه خویش به شیوه مردم‌سالاری را به دنبال آورد که لازمه آن محدود شدن حاکمیت فردی سلاطین بود. انقلابات لیبرالیستی که در این زمان به وقوع پیوست، دوران جدیدی از زندگی سیاسی ملت‌ها را که به عصر "نهضت قانون اساسی" معروف است، پدید آورد که هدف آن محدود کردن حاکمیت دولت‌ها، به‌ویژه در امور اقتصادی بود که مانعی بر سر راه رشد سرمایه‌داری به شمار می‌رفت. حال در این میان آیا می‌توان گفت که دولت ملی در حال احتضار است و دولت - ملت در پایان راه می‌باشد؟ (۱۳)

درواقع پس از یک دوره پیشرفت مداوم از اواخر قرن هجدهم تا دهه ۱۹۶۰، دولت ملی پا به مرحله‌ای از بلاتکلیفی و شاید عقب‌نشینی گذاشته است و برخی براین اعتقادند که دوره توسعه و تکامل دولت که حدود دو قرن طول کشید، اکنون رو به پایان است. (۱۴)

جهان کنونی متشکل از حدود دویست دولت است که بیست و پنج دولت هر کدام با جمعیتی بیش از پنجاه میلیون نفر، در مجموع سه چهارم جمعیت جهان را در بر می‌گیرند. امروزه آشکار شده است که با پایان قرن بیستم مسائلی به وجود آمده که مستلزم اقدام جهانی است. حل این مسائل خارج از قدرت دولت‌های منفرد یا گروهی از دولت‌ها قطع نظر از بزرگی و کارآمدی آنها است. نمونه‌آشنای این مسائل، مشکلات جهانی بوم‌شناختی و زیست محیطی‌اند.

بنابراین، با ظهور نیروهای فراملی و درون‌ملی و نیز به واسطه آن‌چه که بهترین تعبیر برای آن دست‌کشیدن ساکنین یک کشور از موقعیت شهروندی است، نقش و کارکردهای دولت، محدود شده است. به عقیده هابس باوم^۱ نیروهای فراملی به سه طریق دولت را تضعیف می‌کنند: اقتصاد فراملی یا جهانی، ظهور نهادهای جهانی و منطقه‌ای، انقلابات انفورماتیک. (۱۵)

- در یک اقتصاد فراملی، اکثر معاملات خارج از کنترل دولت‌ها صورت می‌گیرد و کنترل آن نیز خارج از توان آنهاست و توانایی دولت‌ها را در زمینه اداره اقتصاد ملی محدود می‌سازد. پس جهانی شدن اقتصاد، یکپارچگی دولت ملی را به‌عنوان واحد سازمان دهنده مرکزی امور داخلی و خارجی مورد تهدید قرار داده و داعیه دولت‌ها را زیر سؤال برده است. در نتیجه، پیامد چنین تحولاتی این بود که پس از جنگ جهانی دوم، تئوری کینز و طرفداران آن نظیر موریس داب^۲ که معتقد بودند مالکیت، سرمایه‌داری و عملیات تولیدی باید در حیطه نظارت دولت باشد، رنگ باخت. دلیل اصلی بحران سیاست‌های سوسیال - دمکراتیک و کینزی که طی سومین ربع قرن بیستم بر سرمایه‌داری غرب مسلط بوده، دقیقاً این است که قدرت دولت‌ها بر تنظیم سطوح اشتغال، دستمزدها و هزینه‌های رفاهی در قلمرو خودشان در مواجهه با رقابت بین‌المللی از جانب اقتصادهایی که تولید ارزان‌تر و با کیفیت‌تری دارند، تحلیل رفته است. سیاست‌های متداول بازار آزاد و نئولیبرالی دهه ۱۹۸۰، دولت‌ها را حتی آسیب‌پذیرتر ساخته است.

ظهور نهادهای منطقه‌ای و جهانی نظیر اتحادیه اروپا و مؤسسات بانکی بین‌المللی که در سال ۱۹۴۵ ایجاد شد نیز دولت را تضعیف کرده است. کشورهای منفرد به دو دلیل عقب می‌مانند. نخست به این علت که آنها کوچکتر از آن هستند که بتوانند به‌عنوان بخشی از یک بلوک بزرگتر به‌طور مؤثر در رقابت بین‌المللی وارد شوند و یا بدین دلیل که وضع اقتصادی این دولت‌ها چنان ضعیف است که آنان را به وام‌های اعطایی با شروط محدودکننده سیاسی وابسته می‌کند.

با ظهور انقلابات تکنولوژیک و انفورماتیک نیز به همراه انقلاب در عرصه حمل و نقل و ارتباطات، مرزهای سرزمینی تا حد زیادی موضوعیت خود را از دست داده‌اند. (۱۶)

علاوه بر عناصر اقتصادی، اغتشاش در ارزش‌ها نیز به نوعی دولت را تضعیف کرده است. به عقیده آلن تورن^۱ عناصری که به این تحول دامن می‌زنند عبارت‌اند از: ۱- نابودی سیستم‌های کنترل سیاسی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی ۲- پیروزی خردگرایی و ضعف نهادهای جمعی ۳- سرباز کردن و عمیق شدن شکاف‌های اجتماعی حول محور فرهنگ، قوم و زبان. (۱۷)

از دهه ۱۹۶۰ در بسیاری از دولت‌های غربی، گرایش به سمت کاهش تمرکز دولت حتی در دولت‌هایی که تا آن زمان بسیار ژاکوینی بودند و براساس دمکراسی اکثریت اداره می‌شدند، چشمگیر بوده است. علی‌رغم این توضیحات، موقعیت دولت ملی نامعین است و جست‌وجو برای یافتن جایگزین‌هایی برای آن، آغاز شده است. سه جایگزین غیرامیدبخش عبارتند از: "اقتصاد باز"، "متز" دولت حداقلی یا جایگزین نمودن واحدهای سیاسی کوچکتر به جای واحدهای بزرگتر (۱۸) و امروزه در سطح کلان‌تر، بحث از جایگزین سومی به نام "تمدن" است. گرچه لیبرالیسم دولت ستیز به دلایل مختلفی رواج پیدا کرده است، اما جامعه مدنی و دولت، دشمن دائمی یکدیگر نیستند و با هم همزیستی دارند. لیبرالیسم اقتصاد باز قرن نوزدهمی با خود دولت مخالف نبود، چراکه بدون تضمین قانون، امنیت و اجرای قراردادها از سوی دولت، تشکیل هیچ بازار آزادی که از نظر اقتصاد عقلانی باشد، امکان‌پذیر نبود، بلکه با برخی کارکردهای دولت سرمخالفت داشت. آدام اسمیت مداخله دولت را تا حد قابل ملاحظه‌ای می‌پذیرفت و با تلاش برای به انجام رساندن سیاست‌های ناب بازار آزاد از سال ۱۹۸۰،

محدودیت‌های آن را ثابت کرد. تجربهٔ جوامعی از نوع شوروی سابق که محدودیت‌های اقتصاد برنامه‌ریزی شده متمرکزی که از لحاظ نظری کاملاً وابسته به قدرت دولت بودند را نشان داد. قطع نظر از اینکه مطلوب‌ترین موازنه بین امر حقوقی و امر عمومی، بین دولت و جامعه مدنی، بین حکومت و بازار کدام است، هیچ کس به طور جدی دربارهٔ لزوم هم‌آیندی آنها تردید نمی‌کند. علاوه بر اینها، هم "اقتصاد باز" و "دولت حداقل" و هم "تمدن‌ها" به تدریج به یکی از مسائل عمدهٔ جهان یعنی رشد نابرابری بین طبقات و مناطقی از جهان که در بردارندهٔ خطرات سیاسی و اجتماعی است، شکل حادثی می‌بخشند.

با وجود این قبیل گرایشات محدودسازی دولت، از لحاظ کارکرد بازتوزیعی، وجود دولت و ترجیحاً دولت بزرگ یا اتحادیه‌های فوق ملی، هم‌چنان اجتناب‌ناپذیر است و قطعاً در وضعیت موجود، بحث جایگزینی "تمدن‌ها" نمی‌تواند به این زودی‌ها مطرح شود. امروزه این کارکرد، ساز و کاری عمده جهت بازرسانی‌های اجتماعی^۱ است. یعنی برای وصول درصد مناسبی از درآمد کل اقتصاد، معمولاً در قالب درآمدهای عمومی و بازتوزیع آن در میان مردم مطابق با ملاک منافع عمومی، رفاه مشترک و نیازهای اجتماعی است. در لزوم فراهم نمودن آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، حفظ درآمد و مواردی از این قبیل و نیز ضرورت وجود نوعی اقتدار عمومی برای این‌گونه اهداف همگانی، جای هیچ پرسشی نیست. در واقع پس از بیست سال مخالفت ایدئولوژیک با امر بازتوزیع، میزان این‌گونه بازرسانی‌های دولتی، حتی در کشورهایی که اداره آنها به دست حکومت‌های طرفدار اقتصاد باز می‌باشد و مخالف فعالیت دولتی هستند، مانند انگلیس و ایالات متحده آمریکا، کاهش نیافته است. برخی از کارکردهای سنتی حکومت را کارگزاران خصوصی، یا بازار می‌توانند انجام دهند اما کارکرد توزیعی را نه. (۱۹)

پس دولت ملی در مفهوم مکانیکی‌اش به‌عنوان ابزاری ساخته دست انسان برای تنظیم امر سیاسی به نظر می‌رسد که هنوز هم بهترین واحد می‌باشد؛ به‌ویژه از نظر سیاست‌های دموکراتیک که فعلاً بدان دسترسی داریم. چراکه مراجع فوق ملی، فراملی و جهانی از این جهت جای چندانی در نظر نگرفته‌اند. به قول اریک. جی. هابس باوم؛ حکومت‌های ایران یا چین به فشار سیاسی از

پایین، پاسخگوتر از شرکت‌های بزرگ فراملی یا صندوق بین‌المللی پول هستند. ولی امروزه، پیداست که دولت‌های ملی باید با نهادهایی که قادر به برخورد با مسائل محیط زیست جهانی، اقتصاد جهانی، جابه‌جایی‌های جهانی جمعیت، نابرابری‌های جهانی و جهانی شدن فزاینده ارتباطات و فرهنگ هستند، تکمیل شوند و یا از جهات مهمی جای خود را به چنین نهادهایی دهند. (۲۰) پس در آغاز هزاره سوم، مفهوم مکانیکی دولت هم‌چنان به‌عنوان قالب فکری غالب است و به قول هانتینگتون، دولت‌ها بازیگران اصلی باقی خواهند ماند اما در جهت‌گیری‌های آنها مسائلی چون مشترکات و تفاوت‌های فرهنگی مؤثر خواهد بود.

۲-۲- آینده ساختارهای سازمانی دولت، چالش در سطح ساختار و ماهیت دولت

همان‌گونه که اشاره شد، مهمترین واقعت دربارهٔ تکامل سیاست در سه دهه گذشته، پیشرفت فزایندهٔ دولت ملی به‌عنوان واحد سیاسی گسترده بوده است. هنوز هیچ ایده‌ای تا به امروز نتوانسته جایگزین دولت به‌عنوان یک بدیل شود. از یک سو دولت، جایگزین واحدهای بزرگ‌تری مانند امپراتوری‌ها شده و از سویی دیگر، واحدهای کوچکتر سیاسی مانند شهرها و مناطق، یا واحدهای مبتنی بر خویشاوندی، خانواده‌ها، قبایل و غیره را در خود حل کرده است. البته دولت‌ها در اشکال گوناگونی ظاهر شده‌اند و ممکن است کوچک یا بزرگ، با ثبات یا کم ثبات، متمرکز یا غیرمتمرکز، قوی یا ضعیف باشند. با این وجود، نهادهای مرکزی دولت‌ها به مراتب قوی‌تر از اسلاف خودشان هستند. (۲۱)

البته دولت‌ها دارای ماهیت طبیعی نیستند، به این معنا که محصول یک تکامل اجتناب‌ناپذیر نمی‌باشند. تقسیم جهان به دولت - ملت‌ها در شرایط خاصی به وقوع پیوست و سپس از طریق کشورهای اروپایی بر سراسر جهان تحمیل شد و می‌توان احتمال داد که روزی این نوع تقسیم‌بندی به چالش فراخوانده شود. دولت‌ها مانند سایر مقولات اجتماعی دیگر، هرگز محصولات تمام شده‌ای نیستند، بلکه همواره در فرآیند شکل‌گیری یا تغییر و زوال بالقوه قرار دارند. بنابراین تحلیل دولت‌ها به این معنا نیست که بر تداوم الگوهای ساختاری تأکید کنیم، بلکه به این معنی است که دولت و نظام دولتی را به‌عنوان یک فرآیند ساخته دست انسان و در حال تأسیس و شکل‌گیری به نظم آوریم. (۲۲) بنابراین ساختار به مثابه یک فرآیند؛ متضمن

ثبات و تغییر است و در واقع این دو، به همدیگر گره خورده‌اند. در جایی که ثبات یک هنجار به نظر می‌رسد، باید سؤال کرد که چگونه آن ثبات ظاهری حفظ می‌شود. ساختارهای سیاسی دولت، همانند نظریه نسبیت در فیزیک فقط ظاهراً با ثبات و متصلب هستند. (۲۳) حرکت بی‌پایان مولکول‌ها و حوزه‌های انرژی در واقع هنجار هستند. البته به نظر می‌رسد که تبیین و توضیح تغییر در این چشم‌انداز آسان‌تر باشد. اما تغییر و دگرگونی امر پیچیده‌ای است و ساختارهای سیاسی همانند دولت‌ها، به‌عنوان فرآیندها و الگوهای پیچیده‌ای تحلیل می‌شوند که در تعامل پیش‌بینی‌ناپذیر بین عاملان و کارگزاران و ساختارها هستند. لذا دولت‌ها را باید محصول در هم تنیده‌ای از پویایی، تغییر و ایستایی دانست که از لحاظ تاریخی محصول ترکیبات و تعاملات خاصی هستند.

ساختارهای دولت را باید براساس وظایف و فعالیت‌های دولت تعریف و تبیین نمود. این وظایف و فعالیت‌های ساخت‌مند هستند که نقش اساسی در شکل بخشیدن به گزینش اجتماعی و بازتولید الگوهای ساختاری موجود را ایفا می‌کنند. بنابراین ساختار دولت را بر مبنای چهار عنصر می‌توان تبیین کرد: (۲۴)

- ۱- تعریف خود جامعه، مرزبندی‌های اجتماع یا واحدهای اجتماعی.
 - ۲- فرآیندی که به واسطه آن افراد و گروه‌های مختلف توانایی نفوذ و دسترسی در دولت را پیدا می‌کنند.
 - ۳- سازوکارهایی که به واسطه آن سازمان داخلی دولت کنترل و منابع بسیج می‌شوند، یعنی دستگاه دولتی.
 - ۴- روش و شیوه‌ای که تصمیمات خاص بازیگران دولتی و پایگاه‌های خاص آن در فرآیندهای ائتلاف بر جامعه بزرگتر تأثیر می‌گذارند.
- در این میان، عنصر اول را می‌توان همان کار ویژه مشروعیت‌بخش دانست و عنصر دوم را سیاست در مفهوم رقابت بر سر قدرت سیاسی و عنصر سوم را دیوان‌سالاری و مدیریت دولتی و عنصر چهارم را دخالت دولت در اقتصاد و حتی توزیع آمرانه ارزش‌ها به شمار آورد.
- در نیمه دوم قرن بیستم، قدرت ساختاری دولت همواره به روابط اجتماعی و اقتصادی شکل داده است. به این صورت که اول آنکه آزادی بازیگران اجتماعی و اقتصادی برای اعمال قدرت

ساختاری نه تنها توسط خود بازیگران، بلکه توسط ساختار دولت محدود می‌شود. ساختارهای دولت خنثی و بی‌طرف نیستند و از اشکال خاصی از عمل حمایت می‌کنند و برخی از اشکال عمل سیاسی را بر اشکال دیگر ترجیح می‌دهند. دوم آنکه تغییرات جدید در ساختارهای اجتماعی تنها در جایی می‌توانند موجب تغییر در ساختار دولت شوند که این ساختار آسیب‌پذیر باشد و گرنه ساختار سیاسی به راحتی تغییرات در ساختار اجتماعی و اقتصادی را نمی‌پذیرد و نباید انتظار داشت که هر تغییری در این حوزه‌ها، موجب تغییر ساختارهای دولت شود. تغییرات انقلابی و غیرانقلابی در ساختارهای قدرت فقط موقعی موفقیت‌آمیز است که یا در تعادل ساختار دولت تغییر ایجاد کند و یا ساختار دیگری را جایگزین آن کند. سوم آنکه تحلیل‌گرانی که بر نفوذ دولت بر زندگی روزمره تأکید می‌کنند، عمدتاً گرایش دارند تا بر تأثیر تغییرات سیاست‌گذاری سطح خرد تأکید کنند. این امر از یک سو بر مداخلات دولت در مسائل اقتصادی و به‌ویژه مالی و از سوی دیگر بر توسعه رفاهی دولت که مستقیماً بر زندگی اقشاری از مردم مانند کارگران، زنان، فقرا و حتی طبقات متوسط و متوسط رو به پایین تأثیر می‌گذارد. اما به نظر می‌آید که تأثیر دولت بیش‌تر از اینهاست. دولت مرز میان حوزه عمومی و خصوصی را در نوردیده است. این شیوه ساختاری عملاً در نیمه دوم قرن بیستم، دولت‌ها را به سمتی سوق داد که دیگر چیزی به نام حوزه خصوصی وجود نباید و مفهوم شخصی نیز توسط خود دولت رقم زده شد. (۲۵)

ولی در آغاز هزاره سوم میلادی با تغییر در ساختارهای فراملی، تغییراتی نیز در دولت به وجود آمده است که باید آن را انتقال از دولت رفاهی به "دولت رقابتی" به گفته فیلیپ جی. سرنی^۱ و یا "دولت حداقلی" به گفته رابرت نوزیک و هایک و یا میلتون فریدمن دانست.

عوامل بین‌المللی سه تغییر را در ساختار دولت به وجود آوردند: نخست، تغییر از مداخله‌گرایی در سطح کلان اقتصادی به مداخله‌گرایی در سطح خرد اقتصادی. دوم، تغییر کانون مداخله‌گرایی از توسعه و در اختیار گرفتن صنایع سنگین و پایه‌ای به نوعی واکنش انعطاف‌پذیر نسبت به شرایط رقابت‌آمیز و تغییر سریع در شرایط بازار بین‌المللی و سوم، تغییر در سیاست حکومتی و حزبی از به حداکثر رساندن رفاه در درون جامعه ملی (اشتغال کامل)، خدمات دولتی

و ... به ترویج نوآوری و بهره‌وری در بخش‌های عمومی و خصوصی. به نظر می‌رسد که با وقوع چنین شرایطی، سیاست اقتصادی دولت دیگر نمی‌تواند کینزی باشد. زیرا در اقتصاد کینز و یا اقتصاد کلاسیک، عمدتاً بر سطوح خُرد و نیز عوامل درونی تأکید می‌شد. درحالی‌که از دهه ۱۹۹۰ به این سو، اقتصاد به شدت به امری جهانی تبدیل شده است و مسائل اقتصادی داخلی را باید در پرتو تعاملات جهانی دید. روند حاکم بر اقتصاد کشورهای پیشرفته‌ای چون فرانسه، انگلستان، ژاپن و آمریکا در دهه اخیر، نشان دهنده این تغییر است. تمام این کشورها سیاست عدم نظارت دولتی را در پیش گرفتند و صنایع‌شان را در معرض نوعی رقابت بین‌المللی قرار داده‌اند. دولت دیگر در موقعیتی نیست که به رفاه اقتصادی توجه کند و از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیز آزادسازی صورت گرفته است و شاید یکی از وجوه تفاوت پایان قرن نوزدهم با پایان قرن بیستم در این باشد که در آن هنگام، تأکید صرفاً بر آزادی اقتصادی بوده (۲۶) اما به قول میلتون فریدمن، در عصر جدید تأکید بر آزادی انسانی در کنار آزادی اقتصادی است.

محدودیت‌های اقتصادی خواه‌ناخواه، به قلمرو آزادی‌های کلی بشر نیز سرایت خواهد کرد، حتی به حوزه آزادی بیان و مطبوعات هم، چنگ خواهد انداخت. (۲۷)

و در جایی دیگر می‌گوید:

قبول که آزادی امری مطلق نیست، قبول که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که هر عضو بر هر عضو دیگری وابسته است، نیز قبول که تحمل بعضی محدودیت‌ها لازم است تا از محدودیت‌های بیشتر و بدتر اجتناب گردد، ولی ما در این باره از حد معقول بسیار فراتر رفته‌ایم. اینک وقت آن رسیده است که از محدودیت‌ها بکاهیم و نه بر آنها بیافزاییم. (۲۸)

به این ترتیب، ما در آغاز هزاره جدید، شاهد ساختار دولت کوچک هستیم که خود متأثر از قالب فکری دولت مکانیکی است و نه تبدیل آن به بدیل دیگری چون تمدن‌ها.

۲-۳- آینده دولت دمکراتیک: چالش در سطح نظریه و کارکرد دولت

کارل پوپر در مقاله "اندیشه‌ای دربارهٔ تئوری و کارکرد حکومت مردم‌سالار" می‌نویسد:

پیشنهاد می‌کنم "پرسش افلاطونی چه کسی باید حکومت کند؟ را با پرسش

متفاوتی جانشین کنیم، آیا شکل‌هایی از حکومت هست که منجرکننده باشند؟ و پرسش دیگر در جهت مقابل اینکه آیا شکل‌هایی از حکومت هست که اجازه دهد تا ما خود را از یک حکومت اهریمنی، یا حتی یک حکومت بی‌لیاقت یا آسیب‌رسان، رها کنیم؟ (۲۹)

به عقیده پوپر دمکراسی‌ها، نه حکومت‌های محبوب همگان، بلکه شیوه‌ای برای محدود کردن قدرت دولت‌اند. به عقیده پوپر، پرسش اصلی این نیست که چه کسی حکومت کند، بلکه عبارت از این است که دولت نباید بیش از اندازه حکومت کند و یا بهتر بگوییم، مسأله مهم آن است که یک کشور چگونه باید اداره شود.

فرضیه آغازین هابز این بود که بدون دولت، هر انسانی دشمن بالقوه مهلک نوع خود است. براین اساس ما نیازمند قدرتمندترین دولت هستیم تا بتوانیم جنایت و خشونت را مهار کنیم. کانت نیز براین باور بود که دولت و محدود کردن آزادی‌ها امری ضروری است، اما می‌خواست که آنها را به کمینه برساند. او در نظر نداشت که دولت بیش از آن‌چه مطلقاً ضرورت دارد تا حداکثر آزادی ممکن هر شهروند را به گونه‌ای که کمترین محدودیت ممکن را برای آزادی دیگران فراهم سازد، تضمین کند و قدرتمند باشد. وی این محدودیت آزادی را نتیجه اجتناب‌ناپذیر جامعه بشری می‌دانست، پس فقط حکومت قانون می‌تواند مسأله را حل کند و آن‌چه را کانت حرمت فرد خوانده بود، به وجود آورد. این نقطه قوت نظریه کانت درباره دولت می‌باشد و اینکه چرا پدرسالاری را مردود می‌شمارد. (۳۰)

کارل پوپر معتقد است که ما به یک دولت نیاز داریم، دولتی برپایه حکومت قانون. لذا هر دو معنی در نظریه کانت که حقوق انسان‌ها یک واقعیت می‌باشد و نیز حقوق سازمان یافته‌ای که آزادی ما را محدود می‌کند، در کمترین حد ممکن و تا حد امکان باید عادلانه باشد. در چنین صورتی است که این دولت باید در حد ممکن پدرسالارانه باشد. حمله افراطی جدید به پدرسالاری، غالباً متکی به این نوشته جان استوارت میل در رساله‌ای درباره آزادی است:

تنها هدفی که به خاطر آن آدمی مجاز است در آزادی عمل هر ممنوع دیگر مداخله کند، حفاظت از خویشتن است. تنها دلیل کاربرد قدرت در مورد هر عضو یک جامعه متمدن، برخلاف میل خودش، باید جلوگیری از آسیب

رساندن او به دیگران باشد. کاربرد قدرت برای منافع خود، چه فیزیکی و چه اخلاقی، دلیل کافی برای این کار نیست. (۳۱)

امروزه دیگر بحث بر سر این نیست که دمکراسی در بنیان خود مطلوب است یا نه، بلکه بحث در این نکته است که شکل بهتر و کارآمدتر دمکراسی چیست و ملاک تشخیص دمکراتیک بودن کنش‌های افراد کدام است. از بررسی‌های به عمل آمده چنین برمی‌آید که "دمکراسی" با "دولت حداقلی" و غیر پدرسالار همخوانی دارد و همبستگی مثبتی بین این دو وجود دارد. (۳۲) پس وجه غالب نظریه‌های دولت در آغاز قرن بیست و یکم را باید رویکرد اکثر این نظریه‌ها، به‌ویژه نظریه‌های تجویزی و دولت محور را به سمت نظریه "دولت حداقلی" دانست که خود نتیجه قالب فکری مسلط مکانیکی از مفهوم دولت است.

نتیجه‌گیری

با بررسی چالش‌های فراه طرح‌های تمدنی و دولت ملی در سطرخ مفهوم، ساختار و نظریه، می‌توان به این نتیجه رسید که امروز صحبت کردن از افول دولت‌ها کمی زود است؛ هرچند که بدیل آن مباحث تمدنی باشد. درست است که شاهد کوچک شدن جهان هستیم، اما این به معنی پایان نقش دولت در زندگی انسان نیست و هر دو طرح، برخورد و گفت‌وگوی تمدن‌ها، تلاشی برای تشریح عناصر تشکیل دهنده پارادایم جهان پس از جنگ سرد می‌باشند. به قول فؤاد عجمی:

این تمدن‌ها نیستند که دولت را کنترل می‌کنند، بلکه این تمدن‌ها یند که در

کنترل دولت‌ها می‌باشند. (۳۳)

و حال این مسأله به گونه‌ای در حال تحقق است که با پایان جنگ سرد، دولت‌ها، هویت و منافع خود را براساس تمدن تعریف کنند و شاید تعبیراتی که پس از حمله تروریستی به مراکز تجارت جهانی آمریکا مورد استفاده قرار گرفت، خود تالابویی از این قبیل استنتاج‌ها باشد، به گونه‌ای که بسیاری آن را نخستین جنگ تمدنی هزاره سوم نامیده‌اند و شاید این گفته هانتینگتون مصداق داشته باشد که:

در صحنه سیاست جهانی، ملت - کشورها بازیگران اصلی بوده‌اند و هنوز

هم هستند، اما منافع، پیوندها و درگیری‌هایشان، هر روز بیشتر از پیش، ناشی از عوامل فرهنگی تمدنی است ... جهان دستخوش هرج و مرج و پراز درگیری‌های قبیله‌ای و ملی است. درگیری‌هایی که بین کشورها و گروه‌هایی با تمدن‌های متفاوت رخ می‌دهد. (۳۴)

با این توضیحات می‌توان چنین تصور کرد که با وجود این که قدرت، سایه سنگین خود را بر روابط و مناسبات ملل و دُول افکنده است، هر واحد ملی مایل است که در صحنه‌های جهانی حضور فعالی داشته باشد. این چنین است که واضع طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها نیز نیل به جامعه‌ای متعادل و سرشار از صلح جهانی را از دو طریق مسیر می‌داند: نخست، تقویت نظام به هم پیوسته‌ای از کشورها و جامعه‌های متجانس‌تر که براساس آن، یافتن سنخیت‌ها و تلاش‌های دو جانبه و چندجانبه برای فراهم آوردن سپرهای حفاظتی در برابر برنامه‌های برتری‌جویانه جهانی آسان‌تر است و دیگری، توجه جدی به امر تقویت نهادهای بین‌المللی و پاسخگو کردن آنها برای حل و فصل تعارض‌ها و تبعیضات گوناگون جهانی. (۳۵)

بنابراین، تمدن‌ها نمی‌توانند حداقل در این مقطع زمانی جان‌شین مناسبی برای دولت‌ها باشند و این مسأله حتی در سخنان واضعان طرح‌های برخورد و گفت‌وگوی تمدن‌ها نیز به وضوح قابل مشاهده است. چراکه دولت‌های ملی حافظ منافع ملی هستند و خروج از این حالت و تأکید بر واحدهایی به نام تمدن، مستلزم رجحان و برتری آنها بر واحدهای ملی است. حتی اگر واقعه اخیر یازده سپتامبر آمریکا را به گونه‌ای برخورد تمدن‌ها تلقی کنیم، آن‌چه که به قول آمریکاییان جنگ جدید آمریکا لقب یافته است، تلاشی است که در صدد مقابله با این برخورد به رهبری آمریکا صورت می‌گیرد که آن هم در قالب ائتلافی از واحدهای ملی برضد واحدهای دیگر است. پس چنان‌که امروزه برخورد یا گفت‌وگویی برای مقابله و یا تنش‌زدایی صورت می‌گیرد، نه در سطح تمدن‌ها، بلکه در عرصه دولت‌ها است.

منابع و یادداشت‌ها:

- ۱- مجتبی امیری، نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، ص ۱۱۲.
- ۲- همان، ص ۴۵.
- ۳- ساموئل پی. هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی رفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۸، صص ۲۰۰-۱۱۹.
- ۴- همان، ص ۲۰۷.
- ۵- همان، صص ۹۶ و ۱۰۰.
- ۶- سیدمحمد خاتمی، جهان فردا و گفت‌وگوی تمدن‌ها (مجموعه گفتارها و مصاحبه‌های رئیس‌جمهور محمد خاتمی در اجلاس هزاره سران و نیویورک، گزارش سفر رئیس‌جمهور به سازمان ملل و اجلاس هزاره سران)، تهران، باز، ۱۳۸۰، ص ۱۷۴.
- ۷- هیسانه ناکانی، «به سوی درک متقابل میان تمدن‌ها»، چیستی گفت‌وگوی تمدن‌ها (مجموعه مقالات)، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، صص ۹۶-۹۱.
- ۸- هانتینگتون، همان، ص ۵۱۶.
- ۹- همان.
- ۱۰- امیری، همان، ص ۲۲. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۱- همان.
- ۱۲- خاتمی، همان، ص ۷۳. پرتال جامع علوم انسانی
- ۱۳- دیوید مک نلی، «دولت - ملت در پایان راه؟»، ترجمه مهرداد بهادری، فرهنگ توسعه، شماره ۳۱، سال ششم، بهمن ۱۳۷۶، صص ۱۳-۱۱.
- ۱۴- بندیک آندرسن، «بی‌نظمی نوین جهانی»، ترجمه سیاوش مریدی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۶-۷۵، آذر و دی ۱۳۷۲، صص ۵۹-۵۴.
- ۱۵- اریک. جی. هابس باوم، «آینده دولت»، ترجمه معصومه اکبرزاده لاله، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۶-۱۵۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، صص ۱۱۵-۱۰۶.
- ۱۶- باری آکسفورد، نظام جهانی (اقتصاد، سیاست و فرهنگ)، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸، صص ۱۹۰-۱۶۹.

- ۱۷- پرویز پیران، "نگاهی به تحولات پایان قرن بیستم"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۰۶-۱۰۵، آذر و دی ۱۳۷۳، صص ۱۴-۱۱.
- 18- Kate Nash, *Contemporary Political Sociology, Globalization, Politics and Power*, London and New York, Black Well, 2000, PP. 156-159.
- ۱۹- مقایسه کنید با: امانوئل والرشتاین، "سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی"، ترجمه پیروز ایزدی، *همشهری* (پنجشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۷۸)، ص ۶ و (شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۸)، ص ۶.
- ۲۰- بانک جهانی (تهیه کننده)، *نقش دولت در جهان در حال تحول*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۷۸.
- 21- Philip G. Cerny, *The Changing Architectur of Politics, Structure, Agency and the Future of the State*, London, Sage publication, 1990, PP. 3-26.
- 22- Charles Tilly, ed., *The Formation of Nation States in Western Europe*, Princeton. N.Y. Princeton University Press, 1978, PP. 70-78.
- 23- Cerny, *Op. cit*, PP. 30-50.
- 24- *Ibid*, PP. 20-26.
- 25- *Ibid*, P. 204.
- 26- *Ibid*, PP. 204-220.
- 27- Milton and Rose Friedman, *Free to Choose*, London, Harcourt Brace Jovanovich, 1980. P. 92.
- 28- *Ibid*.
- ۲۹- کارل پوپر، "اندیشه‌ای درباره تئوری و کارکرد حکومت مردم‌سالار"، ترجمه کوروش زعیم، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۴۲-۱۴۱، خرداد و تیر ۱۳۷۸، صص ۵۷-۴۸.
- ۳۰- امانوئل کانت، *سنجش خرد ناب*، ترجمه شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۹۵.
- 31- John Stuart Mill, *On Liberty and Other Essays*, Oxford University Press, 1991, P. 120.

- ۳۲- سی. بی. مک فرسون، جهان حقیقی دمکراسی، ترجمه مجید مددی، تهران، نشر البرز، ۱۳۶۹، صص ۱۰-۵.
- ۳۳- امیری، همان، ص ۱۰۲.
- ۳۴- هانتینگتون، همان، ص ۵۲.
- ۳۵- محمدرضا تاجیک، جامعه امن در گفتمان خاتمی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۲۴۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو د فریښکې
پرتال جامع علوم انسانیت